

\*استاد محمد علی طاهری

بنیانگذار طب مکمل فرا درمانی و نویسنده کتاب انسان از منظری دیگر قسمت نهم

دیدار از یک جنبش که در آن حضور یک روشنفکر ایرانی و یک فیلسوف غربی در جریان است.

یکی از مباحث مهم در عرصه تفکر فلسفی همانا مبحث فلسفه اخلاق است، این بحث از مدتها پیش نزد متفکران مطرح بوده و در باب مسائل آن تحقیقاتی صورت گرفته است برخی از مسائل فلسفی اخلاق را می توان در تاریخ مسلمانان نیز جویا شد، در ایران نیز مدتها پیش نخستین جرقه‌های شروع چنین بحث هایی رخ نمود و مواد اولیه این سنخ از مباحث تا حدی فراهم گردید و به تدریج متفکران و محققان دیگر نیز در این دیار به طور جدی به تحقیق و بررسی در مسائل فلسفه اخلاق دست زدند.

در این راستا اگر دین را مجموعه عقاید و دستورات عملی بدانیم که بنابر ادعای آو‌رندگان آنها یعنی پیامبران بزرگوار ادیان از سوی آفریدگار جهان باشد و اخلاق را مجموعه آموزه هایی که راه و رسم زندگی کردن به نحوه شایسته و بایسته را ترسیم کرده، بایدها و نبایدها ارزش ها حاکم بر رفتار آدمی را می نمایند، به خوبی به رابطه تنگاتنگ دین و اخلاق پی خواهیم برد و اخلاق را پاره ناگسستگی از دین و زندگی خواهیم دانست.
در نوشته های مختلفی گزارش اجمالی همراه با نقد و بررسی از رایج ترین مکاتب اخلاقی هنجاری ارائه شده و با توجه به اینکه اخلاق، یکی از عناصر لاینفک حیات آدمی است،که در حوزه تفکر و اندیشه به طور ویژه مورد توجه واقع می شود و یکی از مسائل مهم در این باب، نسبت میان اخلاق و عرفان است که در نوشتار حاضر مورد بررسی قرار گرفته است.

**اخلاق و عرفان**

اخلاق عبارت است از خلق و خو و نحوه برخورد با خود، جهان بیرونی و افراد جامعه بشری که دارای تاثیر متقابلی با یکدیگر هستند.

انسان ابتدا رفتاری مبتنی بر غریزه (رفتار طبیعی) و نزدیک به جوامع حیوانی داشته است. سپس در مرحله‌ای خود را پیدا کرده، این سؤال برای او ایجاد شده است که «من کیستم؟». از این مرحله او به رفتاری آگاهانه و مبتنی بر فطرت رسیده است. فطرت، برنامه‌ای نرم‌افزاری است که خیر و شر را برای او مشخص می‌کند. بنابراین، قبل از آن که ادیان یا دانش‌های مختلف بخواهند اصولی برای چگونگی رفتار او ارائه دهند، نسبت به زشتی دزدی، دروغ گفتن و … آگاه بوده است.

رفتار هابیل و قابیل این را نشان می‌دهد که آنها خوبی و بدی را درک می‌کرده‌اند. پس برای مثال، این‌که کسی به مال خود قانع نیست و به مال دیگری چشم می‌دوزد، به دلیل این نیست که از بدی این کار بی‌اطلاع است. حیوانات که رفتاری غریزی دارند، پس از رفع نیاز طبیعی خود به حقوق یکدیگر تجاوز نمی‌کنند؛ اما انسان می‌تواند بر اساس منفعت‌طلبی، زیاده‌خواهی کرده، بر اساس اختیار خود، این بدی را به جای خوبی انتخاب کند.

این که در قرآن کریم در مورد انسان گفته شده است «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوِيهَا» نشان می‌دهد که انسان از خوبی و بدی آگاه است. بنابراین، او با رعایت و عدم رعایت اصول حرکت خود به سوی کمال (اصول فطری) مواجه است.

با بزرگتر شدن جوامع بشری، انسان به رفتار رده سوم می‌رسد که بر اساس اخلاق اجتماعی (اخلاق مدنی) شکل می‌گیرد. جزئیات این اخلاق در فطرت وجود ندارد. فطرت برنامه اصلی را ارائه می‌دهد.

پس رفتار ثانویه انسان که رفتاری آگاهانه است، بر اساس اخلاقی است که با آگاهی نسبت به فطرت (اصول کمال‌جویی) شکل می‌گیرد و رفتار رده سوم بر اساس اخلاقی است که اصول آن با در نظر گرفتن مسائل اجتماعی بنا گذاشته می‌شود. از این جا به بعد، عادات و سنن اجتماعی هر جامعه، تنوع اصول اخلاقی در جوامع مختلف را ایجاد می‌کند. به طور کلی رفتار رده سوم بر مبنای ترکیبی است از اخلاق فطری و اخلاق اجتماعی. اخلاق فطری، ثابت و درونی بوده، مبتنی بر هیچ تعلیمی نیست و اخلاق اجتماعی اکتسابی است.

برای رسیدن به رفتار فردی و اجتماعی مقبول باید اصولی اخلاقی را رعایت کرد که او لا انسان را به سمت کمال پیش برد و ثانیاً انسان شمول باشد؛ یعنی همه انسانها بتوانند از آن استفاده کنند؛ نه این‌که برای مثال، قومی و نژادی باشد. در جهان هستی، هر ذره‌ای رفتاری دارد؛ اما رفتار انسان آگاهانه و اختیاری بوده، زمانی رفتار متعالی محسوب می‌شود که فلسفه خلقت برای او معلوم شود. خالق هستی از

#### برای رسیدن به رفتار فردی و اجتماعی مقبول باید اصولی اخلاقی را رعایت کرد که اولاً انسان را به سمت کمال پیش برد و ثانیاً انسان شمول باشد

این‌که «هوشمندی کل» را خلق کرده، به آن برنامه داده است تا اکوسیستم را ایجاد کند و به آن برنامه دهد، هدفی داشته است که انسان با درک جزئیات آن، به نقش و وظیفه خود در هستی پی می‌برد و به رفتار منتهی به کمال می‌رسد. از زمانی که رفتار اولیه انسان به رفتار ثانویه بدل می‌شود، برای او اخلاق خوب و بد معنا پیدا می‌کند. اما هم‌اکنون هر جا صحبت از اخلاق می‌کنیم، منظور نظامی از اندیشه‌ها و رفتارهایی است که کمال‌گرایانه است.

بنابراین، در طراحی اصول اخلاقی ثانویه باید به اصل «تعمیم به عام» و اصل «کمال‌گرایی» توجه داشت و برای انتخاب یک رفتار شایسته باید دید که آیا لطمه‌ای به

#### رفتار انسان آگاهانه و اختیاری بوده، زمانی رفتار متعالی محسوب می‌شود که فلسفه خلقت برای او معلوم شود

کمال‌گرایی آحاد بشری وارد می‌کند یا خیر. به طور

مسلم، رفتاری که زمینه کمال را از خود و دیگران سلب نکند، می‌تواند قابل قبول باشد.

حال برای مثال، اگر به قاعده اخلاقی «تعمیم به عام» باور داشته باشیم، از جمله هر چه برای خود می‌پسندیم، برای دیگران هم پسندیم و آنچه برای خود نمی‌پسندیم،

## سلامت

# اخلاق و عرفان

درک حقایق هستی است که مؤثرتر از شناخت عقلی بوده، خواه ناخواه، آثار آن در وجود انسان نهادینه می‌شود. دلیل این‌که بشر در زندگی کنونی خود توفیقی حاصل

برای دیگران نیز نپسندیم، نمی‌توانیم بپذیریم خودکشی فردی که به پوچی رسیده است و تمایل به خودکشی دارد و این را برای دیگران نیز می‌پسندد، شایسته است. زیرا

درک حقایق هستی است که مؤثرتر از شناخت عقلی بوده، خواه ناخواه، آثار آن در وجود انسان نهادینه می‌شود. دلیل این‌که بشر در زندگی کنونی خود توفیقی حاصل

برای دیگران نیز نپسندیم، نمی‌توانیم بپذیریم خودکشی فردی که به پوچی رسیده است و تمایل به خودکشی دارد و این را برای دیگران نیز می‌پسندد، شایسته است. زیرا

درک حقایق هستی است که مؤثرتر از شناخت عقلی بوده، خواه ناخواه، آثار آن در وجود انسان نهادینه می‌شود. دلیل این‌که بشر در زندگی کنونی خود توفیقی حاصل

برای دیگران نیز نپسندیم، نمی‌توانیم بپذیریم خودکشی فردی که به پوچی رسیده است و تمایل به خودکشی دارد و این را برای دیگران نیز می‌پسندد، شایسته است. زیرا

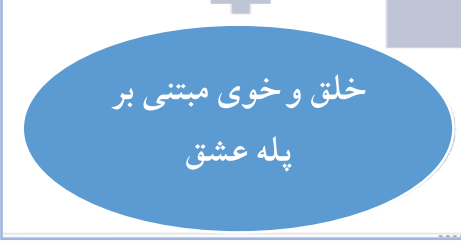
درک حقایق هستی است که مؤثرتر از شناخت عقلی بوده، خواه ناخواه، آثار آن در وجود انسان نهادینه می‌شود. دلیل این‌که بشر در زندگی کنونی خود توفیقی حاصل

برای دیگران نیز نپسندیم، نمی‌توانیم بپذیریم خودکشی فردی که به پوچی رسیده است و تمایل به خودکشی دارد و این را برای دیگران نیز می‌پسندد، شایسته است. زیرا

درک حقایق هستی است که مؤثرتر از شناخت عقلی بوده، خواه ناخواه، آثار آن در وجود انسان نهادینه می‌شود. دلیل این‌که بشر در زندگی کنونی خود توفیقی حاصل

برای دیگران نیز نپسندیم، نمی‌توانیم بپذیریم خودکشی فردی که به پوچی رسیده است و تمایل به خودکشی دارد و این را برای دیگران نیز می‌پسندد، شایسته است. زیرا

درک حقایق هستی است که مؤثرتر از شناخت عقلی بوده، خواه ناخواه، آثار آن در وجود انسان نهادینه می‌شود. دلیل این‌که بشر در زندگی کنونی خود توفیقی حاصل



نکرده است، این است که بسیاری از توصیه های اخلاقی به دلیل عدم این ادراک نادیده گرفته شده است. برای مثال، وقتی درک «تن واحده هستی» صورت نپذیرفته باشد، نباید از لطمه زدن به محیط زیست تعجب کرد.

علاوه بر این، با درک عرفانی می‌توان به اخلاقی که رعایت می‌شود، کیفیت بخشید. کسی که بدون این پشتوانه موظف یا مجبور به رعایت اصول اخلاقی باشد، دچار تضاد اندیشه و عمل است و این آثار مخربی برای او خواهد داشت؛ اما با کشف حقایق، انگیزه رعایت اصول اخلاقی ارتقا می‌یابد و آثار مثبتی به جا خواهد گذاشت. بنابراین، تا انسان به درک جایگاه خود در هستی و

خواسته‌اند تا به این رسالت عمل کند و برای این منظور، دستورالعملهائی نیز ارائه کرده اند. عرفان از طریق آشکار کردن حقایق هستی (باطن آن) و گشودن رموز این دستورات، رسیدن به اهداف مذاهب و شرایع الهی را تضمین می‌کند. برای مثال، وقتی انسان به این درک می‌رسد که هر موجود و پدیده‌ای در هستی تجلی الهی (وجه الله) است، به هر یک از مخلوقات الهی به دیده احترام نگریسته، حرمت آن را حفظ می‌کند و به این ترتیب، به هیچ یک ظلمی روا نمی‌دارد. چنین اخلاقی دوام دارد و به دلیل این‌که در وجود فرد نهادینه شده است، دوام آن متکی به کنترل دائم نیست. این در حالی است که بدون معرفت بنیادی نسبت به

خواسته‌اند تا به این رسالت عمل کند و برای این منظور، دستورالعملهائی نیز ارائه کرده اند. عرفان از طریق آشکار

خواسته‌اند تا به این رسالت عمل کند و برای این منظور، دستورالعملهائی نیز ارائه کرده اند. عرفان از طریق آشکار

خواسته‌اند تا به این رسالت عمل کند و برای این منظور، دستورالعملهائی نیز ارائه کرده اند. عرفان از طریق آشکار

بنابراین، اخلاق در عرفان مستتر است و با درک عرفانی، خود به خود حقوق دیگران رعایت می‌شود؛ ظلمی اتفاق نمی‌افتد، دروغی گفته نمی‌شود و نه تنها به نحو پایدار اخلاق فردی و اجتماعی تعالی می‌یابد، به طبیعت نیز صدمه‌ای وارد نخواهد شد. به همین دلیل، با بررسی میزان تخلفات و جرائم در هر جامعه، تا حدودی می‌توان پی برد که افراد آن جامعه تا چه اندازه نسبت به فلسفه وجودی خود آگاه هستند. به عبارت دیگر، رعایت اصول اخلاقی و افزایش کیفیت آن، ارتباط مستقیمی با درک ما از فلسفه خلقت دارد.

از منظر عرفان، رعایت ظاهری اخلاق، رسیدن به رتبه سایر موجودات در جهان هستی است. برای مثال، اگر کسی آزارش به دیگران نرسید و در ظاهر نسبت به آنها رفت نشان داد، انسان خوبی است اما به یک درخت شباهت دارد که سایه و میوه‌اش در اختیار دیگران قرار می‌گیرد و آزاری هم به

از منظر عرفان، رعایت ظاهری اخلاق، رسیدن به رتبه سایر موجودات در جهان هستی است. برای مثال، اگر کسی آزارش به دیگران نرسید و در ظاهر نسبت به آنها رفت نشان داد، انسان خوبی است اما به یک درخت شباهت دارد که

از منظر عرفان، رعایت ظاهری اخلاق، رسیدن به رتبه سایر موجودات در جهان هستی است. برای مثال، اگر کسی آزارش به دیگران نرسید و در ظاهر نسبت به آنها رفت نشان داد، انسان خوبی است اما به یک درخت شباهت دارد که

کسی نمی‌رساند. این، نقطه صفرکار است. یعنی شرط لازم انسانیت و اخلاق است ولی کافی نیست. رسالت انسانی با تحولاتی درونی به سمت کمال (که با فیض و رحمت الهی امکان‌پذیر است) انجام می‌شود.

در این صورت، صلح و همزیستی جهانی نیز به طور زیربنایی حاصل خواهد شد. زیرا به میزان درک تن واحده هستی، درک خواهیم کرد که پاره تن یکدیگر هستیم و نه تنها هرگز برای کسی بدخواهی نخواهیم داشت، درک می‌کنیم که سقوط هر یک از ما سقوط دیگری بوده، صعود هرکدام از ما بر صعود دیگران تاثیرگذار خواهد بود.

در هر تخلف و جرمی همه جامعه شریک جرم هستند. زیرا جامعه ای که سطح معرفت و فرهنگ آن بالا باشد، جرائم کمتری دارد و این، تنها با الزام رعایت اصول کمی اخلاق به دست نمی‌آید؛ بلکه مستلزم کیفیت بخشیدن به

کسی نمی‌رساند. این، نقطه صفرکار است. یعنی شرط لازم انسانیت و اخلاق است ولی کافی نیست. رسالت انسانی با

#### تنها با اشراق و شرح صدر که ارمغان ارتباط با خداوند و تسلیم شدن به اوست، می‌توان بخش کیفی اخلاق را تحقق بخشید و ارتقا داد

کسی نمی‌رساند. این، نقطه صفرکار است. یعنی شرط لازم انسانیت و اخلاق است ولی کافی نیست. رسالت انسانی با

اخلاق است که با یقین قلبی و درک وجودی یعنی با برخورداری از عرفان عملی حاصل می‌شود. چنان‌که اشاره شد، معضل دیگری که در مورد اخلاق وجود دارد، فقدان یا ناکارآمدی انگیزه است. ضامن اجرایی اخلاقی که با پند و نصیحت و تذکر پیاده می‌شود، ترس از مجازات و عقوبت و یا چشمداشت به پاداش است. به طور معمول ناباوری قلبی به یک عمل و وادار کردن خود به انجام آن، موجب فشارهای درونی خواهد بود که با پردازش در بخش نا خودآگاهی سلامت فرد را سلب کرده، اگرچه او را از انجام اعمال غیر اخلاقی مانند دزدی، رشوه و … باز می‌دارد، اما مشکلات دیگری به بار می‌آورد. از جمله، پس از مدتی، دچار افسردگی شده، نشاط معنوی و حضور فعال و مؤثر اجتماعی خود را از دست خواهد داد. در حالی که



عرفان، می‌تواند با افزایش درک و معرفت نسبت به خود و روابط خود با هستی و دیگران که باعث ایمان به امور اخلاقی می‌شود، از این معضل جلوگیری کند.

تفاوت زاهد و عابد نیز در همین جا است. مشکل زاهد آن است که می‌خواهد با کنترل و ضبط نفس از الگوهای خوبی پیروی کند و به همین دلیل، با این‌که به انجام آن اعتقاد دارد، رفتار او نوعی تظاهر است. در حالی‌که عارف، با آگاهی عرفانی خود پذیرای خوبیها بوده، بدون هیچ

تفاوت زاهد و عابد نیز در همین جا است. مشکل زاهد آن است که می‌خواهد با کنترل و ضبط نفس از الگوهای

تفاوت زاهد و عابد نیز در همین جا است. مشکل زاهد آن است که می‌خواهد با کنترل و ضبط نفس از الگوهای

تفاوت زاهد و عابد نیز در همین جا است. مشکل زاهد آن است که می‌خواهد با کنترل و ضبط نفس از الگوهای

تفاوت زاهد و عابد نیز در همین جا است. مشکل زاهد آن است که می‌خواهد با کنترل و ضبط نفس از الگوهای

تفاوت زاهد و عابد نیز در همین جا است. مشکل زاهد آن است که می‌خواهد با کنترل و ضبط نفس از الگوهای

اجباری از بیرون یا درون، اخلاقی زندگی می‌کند. حال با این‌که هدف هر دو (زاهد و عارف) نزدیک شدن به خداوند است، معلوم است که کدام یک بهتر به این نتیجه می‌رسد. نکته آخر این است که در قرآن کریم به «حکمت» اشاره شده، تبیین می‌شود که اولاً حکمت را خدا به انسان می‌دهد و ثانیاً حکمت خیری کثیر است. حکمت، مواجه شدن با همان حقایق هستی است که پشت پرده ظاهر آن قرار دارد و در واقع همان چیزی است که تا اینجا به آن درک عرفانی گفته شد. به عبارت دیگر، حکیم در هر چیزی واقعیت و حقیقت آن را می‌بیند و بنابراین، عمل او اخلاقی است. پس، حکمت در اخلاق، انجام عملی است که با توجه به دو وجه واقعیت و حقیقت انجام شود و اخلاق حکیمانه یا اخلاق مبتنی بر حکمت عبارت است از خلق و خونی‌که با فلسفه خلقت و فطرت انسان و با رسالت بشری‌اش در عالم هستی همخوانی و همفازی داشته باشد.

حکمت چیزی نیست که انسان بتواند با سعی و تلاش به آن برسد. بلکه فیضی الهی است که بر مبنای توجه و

حکمت چیزی نیست که انسان بتواند با سعی و تلاش به آن برسد. بلکه فیضی الهی است که بر مبنای توجه و

حکمت چیزی نیست که انسان بتواند با سعی و تلاش به آن برسد. بلکه فیضی الهی است که بر مبنای توجه و

حکمت چیزی نیست که انسان بتواند با سعی و تلاش به آن برسد. بلکه فیضی الهی است که بر مبنای توجه و

حکمت چیزی نیست که انسان بتواند با سعی و تلاش به آن برسد. بلکه فیضی الهی است که بر مبنای توجه و

حکمت چیزی نیست که انسان بتواند با سعی و تلاش به آن برسد. بلکه فیضی الهی است که بر مبنای توجه و

حکمت چیزی نیست که انسان بتواند با سعی و تلاش به آن برسد. بلکه فیضی الهی است که بر مبنای توجه و

حکمت چیزی نیست که انسان بتواند با سعی و تلاش به آن برسد. بلکه فیضی الهی است که بر مبنای توجه و

حکمت چیزی نیست که انسان بتواند با سعی و تلاش به آن برسد. بلکه فیضی الهی است که بر مبنای توجه و



جهان هستی مادی و انسان را میتوان از دو منظر کمی و کیفی مورد مطالعه قرار داد:انسان از منظر کیفی دارای قابلیت ها و توان های ویژه ای می باشد

تو ز چشم خویش پنهانی، اگر پیدااشوی

در میان جان تو گنجی نهان آید پدید

کتاب حاضر نگاهی به انسان است از منظری دیگر